

معمای استبداد و دموکراسی در ایران

چرا نهادهای سیاسی در ایران توسعه پیدانمی کنند؟

www.ketabo.ir

نویسنده: نیما شجاعی



سرشناسه: شجاعی، نیما، ۱۳۶۲-| عنوان و نام پدیدآور: معمای استبداد و دموکراسی در ایران : چرا نهادهای سیاسی در ایران توسعه پیدا نمی کنند؟/ نویسنده نیما شجاعی-| مشخصات نشر: تهران : طرح نو، ۱۴۰۰. | مشخصات ظاهری: ۴۶۲ص. | شابک: ۸-۱۶۱-۴۸۹-۹۶۴-۹۷۸ | وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا | عنوان دیگر: چرا نهادهای سیاسی در ایران توسعه پیدا نمی کنند؟ | موضوع: دموکراسی - ایران - تاریخ / Democracy-Iran-History | موضوع: ایران - سیاست و حکومت -- تاریخ / Iran - Politics and government- History | رده‌بندی دیویی: JC۴۲۳ | شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۶۷۰۳۱ | رده‌بندی کنگره: ۳۲۱/۸۰۹۵۵

www.ketab.ir



عنوان: معمای استبداد و دموکراسی در ایران
چرا نهادهای سیاسی در ایران توسعه پیدا نمی کنند؟
نویسنده: نیما شجاعی | ویراستار: صادق یزدانی | ناشر: طرح نو
نوبت چاپ، سال انتشار: اول، ۱۴۰۱ | شابک: ۸-۱۶۱-۴۸۹-۹۶۴-۹۷۸ |
طراح روی جلد: آرام یعقوبی | صفحه‌آرا: نازنین نصیری |
چاپخانه: الوان | شمارگان: ۵۰۰ نسخه |
حق انتشار: همه حقوق محفوظ است |

فهرست

۸.....	تشکر و قدردانی
۱۱.....	مقدمه
۲۱.....	بخش ۱
۲۲.....	فصل اول: چرا استبداد؟ چرا دموکراسی؟
۳۳.....	فصل دوم: دموکراسی در اصل چیست؟
۳۷.....	فصل سوم: دموکراسی فقط از طریق نهادهای دموکراتیک ممکن می‌شود!
۴۸.....	فصل چهارم: مباحث دموکراسی (۱)
۵۷.....	فصل پنجم: مباحث دموکراسی (۲)
۶۹.....	بخش ۲
۷۰.....	فصل ششم: سخنی درباره دموکراسی در ایران
۸۱.....	فصل هفتم: تبیین‌های دموکراتیزاسیون
۸۶.....	فصل هشتم: چارچوب نظری
۱۲۸.....	فصل نهم: روش تحقیق
۱۳۵.....	فصل دهم: معمای استبداد و دموکراسی در ایران
۱۴۳.....	بخش ۳
۱۴۴.....	فصل یازدهم: روایتی از ریشه‌های تاریخی استبداد در ایران پیشامدرن
۱۴۹.....	فصل دوازدهم: ساختار اجتماعی و دولت «ملوک‌الطوایفی» در ایران
۱۵۳.....	فصل سیزدهم: نهاد ایران‌شهری و «دولت توانمند»!
۱۵۸.....	فصل چهاردهم: ورود اسلام به ایران
۱۶۴.....	فصل پانزدهم: حمله مغول و «تشدید» نهادهای استبدادی و اقتدارگرا

فهرست

تشکر و قدردانی	۸
مقدمه	۱۱
بخش ۱	۲۱
فصل اول: چرا استبداد؟ چرا دموکراسی؟	۲۲
فصل دوم: دموکراسی در اصل چیست؟	۳۳
فصل سوم: دموکراسی فقط از طریق نهادهای دموکراتیک ممکن می‌شود!	۳۷
فصل چهارم: مباحث دموکراسی (۱)	۴۸
فصل پنجم: مباحث دموکراسی (۲)	۵۷
بخش ۲	۶۹
فصل ششم: سخنی درباره دموکراسی در ایران	۷۰
فصل هفتم: تبیین‌های دموکراتیزاسیون	۸۱
فصل هشتم: چارچوب نظری	۸۶
فصل نهم: روش تحقیق	۱۲۸
فصل دهم: معمای استبداد و دموکراسی در ایران	۱۳۵
بخش ۳	۱۴۳
فصل یازدهم: روایتی از ریشه‌های تاریخی استبداد در ایران پیشامدرن	۱۴۴
فصل دوازدهم: ساختار اجتماعی و دولت «ملوک‌الطوایفی» در ایران	۱۴۹
فصل سیزدهم: نهاد ایران شهری و «دولت توانمند»!	۱۵۳
فصل چهاردهم: ورود اسلام به ایران	۱۵۸
فصل پانزدهم: حمله مغول و «تشدید» نهادهای استبدادی و اقتدارگرا	۱۶۴

فصل شانزدهم: «دولت‌سازی» صفویان، شکست چالدران و نهادهای «کُزکارکرد» ۱۷۰۰

بخش ۴ ۱۷۹

فصل هفدهم: روایتی از ریشه‌های تاریخی استبداد در ایران مدرن ۱۸۰

فصل هجدهم: شکست در جنگ‌های ایران و روس ۱۸۸

فصل نوزدهم: عصر ناصری و اصلاحات نهادی امیرکبیر ۱۹۳

فصل بیستم: تحریم تنباکو و شروع «جنبش اجتماعی» مشروطه‌خواه ۲۰۸

فصل بیست‌ویکم: مشروطیت و «تکوین» نهادهای دموکراتیک ۲۱۹

فصل بیست‌ودوم: رضاشاه و دولت «مدرن» ۲۳۶

فصل بیست‌وسوم: ملی‌شدن صنعت نفت ۲۴۶

فصل بیست‌وچهارم: انقلاب سفید و وقایع سال ۱۳۴۲ ۲۵۸

فصل بیست‌وپنجم: انقلاب اسلامی و تلاش برای «احیای» نهادهای دموکراتیک ۲۷۸

فصل بیست‌وششم: سیاست‌های تعدیل ساختاری و پس از آن ۲۹۴

بخش ۵ ۳۱۱

فصل بیست‌وهفتم: «تبیین» معمای استبداد و دموکراسی در ایران ۳۱۲

فصل بیست‌وهشتم: پارادوکس دولت توانمند یا دموکراسی ۳۲۶

فصل بیست‌ونهم: چه باید کرد؟ ۳۳۵

فصل سی‌ام: بحثی پیرامون چارچوب نظری ۳۵۲

فصل سی‌ویکم: بحثی پیرامون روش تحقیق ۳۷۵

منابع ۴۱۷

نمایه ۴۳۸

مقدمه

«مجالم ندادند والا خیال کنسلیطوسیون داشتم. مانع بزرگم روسهای پیو بودند، و انگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می داد. منتظر موقع بودم.» (امیر کبیر به نقل از آدمیت، ۱۳۸۹: ۲۲۳)

«مشارکت»^۱ و «دموکراسی»^۲ رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر دارند؛ مشارکت یعنی تحقق آنچه فرد بر آن محق است و دموکراسی شیوه به فعلیت درآوردن آن است. تاریخ ایران مدرن همواره تاریخ انقلاب‌ها، کوشش‌ها، مبارزات، جنبش‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها برای کسب آن حق و این شیوه بوده است. در این میان، طبقات و گروه‌های مختلفی در صحنه ظاهر شدند و گاه موتور محرک‌ش بودند و گاه موانع اساسی‌ای بر سر راه آن ایجاد کردند. در این مسیر شاهد هستیم بارها و بارها آزمودنی‌هایی آزموده شد و انسان‌ها، گروه‌ها و طبقاتی که نه دو بار، بلکه چند بار «از یک سوراخ گزیده شدند» راهی که در این نزدیک به دوپست سال می‌توانست ساده‌تر و با هزینه‌ای کمتر به توسعه «تهادهای دموکراتیک» منتج شود، پر از سنگلاخ، با فراز و نشیب‌های فراوان و محرومیت‌ها و عقب‌گردهای بسیار همراه بوده است. حال، پرسش در پژوهش حاضر این است که چه موانعی همواره طی این سده‌ها، دهه‌ها و سال‌ها بر سر راه توسعه این نهادها وجود داشته است؟

در این باره «استبداد»، «اقتصاد رانتی»، «استعمار»، «انحطاط فرهنگی» و مواردی از این دست اغلب مفاهیمی به گوش آشنا هستند و نظریات بسیاری حول آن‌ها برای تبیین «معمای استبداد و دموکراسی در ایران» ارائه شده است. شاید

1. participation

2. democracy

هر کدام گوشه‌ای از واقعیت را بیان کنند، اما از آنجایی که به باور ما و طبق دیدگاهی «پیکربندی‌شده»^۱ و آنچه از شومپیتر و هانتینگتون آموختیم، دموکراسی «راه و رسمی» است که باید طی شود، نه هدفی که به دست آید، و جستجوی نه فقط یک «علت»، بلکه «پیکره»‌ای از علل در تبیین موانع آن ضروری می‌نماید. چراکه کم نبودند افرادی که «خیال کنسلیطوسیون» داشته‌اند و به علل مختلف (و نه یک علت) نتوانستند آن هدف را محقق کنند. در این باره نه تنها «عوامل خارجی»، بلکه «عوامل داخلی» دخیل‌اند. مبارزه و تلاش برای برخورد عالمانه با این پیکره یا مجموعه است که در «خیال» میرزاتقی خان نمی‌گنجد و به همین دلیل فقط عامل روس را «مزاحم» یا بزرگ‌ترین مانع «خیال کنسلیطوسیون» خود قلمداد می‌کرد.

«حکومت قانون»، وجود سازمان‌های سیاسی مستقلی همچون «احزاب» و «تشکل‌های مردمی»، «فرهنگ سیاسی مدنی» و توسعه یافته، «سرمایه اجتماعی» بالا، وجود «دولت قدرتمند»، کاهش نابرابری و فقر و شکل‌گیری «طبقه متوسط» مستقل معمولاً از اهم عواملی‌اند که بر «تکوین»، «تحکیم» و «توسعه» نهادهای دموکراتیک تأثیر می‌گذارند. بسیاری از این‌ها مفاهیمی‌اند که به‌تازگی به دایره واژگان اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی اضافه شده‌اند و «آگاهی نظری» درباره آن‌ها، مخصوصاً در کشورهای در حال توسعه‌ای مانند ایران، سابقه چندانی ندارد. لیکن از دوره ناصری تاکنون، با شروع آهنگ تجدد، بسیاری تلاش کرده‌اند اهمیت چگونگی و چرایی انواع «کنش‌های اجتماعی» در پاسخ به آن نیازها را بررسی و بهترین راه‌حل‌ها را ارائه کنند. به همین دلیل از «فراموش‌خانه»، «جامع آدمیت» و «اجتماعیون عامیون» تا احزاب دوره پهلوی همچون «حزب کمونیست ایران»، «حزب توده»، «جبهه ملی»، «حزب دموکرات ایران» و «حزب ایران نوین» تا «حزب جمهوری اسلامی»، «نهضت آزادی» و جریان‌های «اصلاح طلب» و «اصول‌گرا» می‌توان به عنوان نمونه‌هایی

یاد کرد که هریک به نوبه خود تلاش‌هایی را برای جهت‌دهی به آن آگاهی سیاسی صورت داده‌اند.

طی کمتر از دو سده در ایران با وقوع دو انقلاب تاریخ ساز و اثرگذار در سطح ملی و جهانی، تحولات گسترده‌ای در این کشور رخ نموده است و قطعاً به‌طور کلی آگاهی سیاسی طبقات، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف «تکامل» یافته است.^۱ در این راه، افراد بسیاری تلاش کردند تا با نگارش و ارائه کتاب، مقاله، رساله، سخنرانی، آثار هنری و استفاده از دیگر «رسانه‌ها» به این مهم به نحو احسن پاسخ دهند. نشریه «صور اسرافیل»، «ثریا»، «ندای وطن»، «قانون»، «طوفان»، «رعد»، «مرد امروز»، «کیهان»، «سلام»، «دفتر تنظیمات» ملکم، «یک کلمه» مستشارالدوله، «کتاب احمد» طالبوف، رساله «تنبيه الامه و تنزيه المله» علامه محمدحسین نائینی، کتاب‌های علی شریعتی، مرتضی مطهری، فیلم‌های سینمایی ساخته‌شده در دوره پهلوی دوم، جمهوری اسلامی و غیره «مشتی نمونه خروار» هستند. قطعاً همه این‌ها به ارتقای آگاهی سیاسی در این تاریخ بیش از ۱۵۰ ساله کمک کرده‌اند. اما پرسش

۱. درباره تکامل آگاهی سیاسی مردم همین بس که در بسیاری از اسناد دوران مشروطه که به‌تعمیری می‌توان مراحل ابتدایی توسعه سیاسی ایران را در آن بازیافت، آمده است که در مجامعی که روایت‌های کتاب سیاحت‌نامه ابرهیم‌بیگ (۱۳۹۳) خوانده می‌شد، شنوندگان پس از استماع به شدت گریه‌زاری می‌کردند و گویی تازه چشم باز کرده و متوجه شده بودند که چه بر سرشان آمده است. برای مثال، در جایی از سیاحت‌نامه که در حسرت دوران قدیم و اقدامات شاه‌عباس صفوی برای ایران تاله سر می‌دهد، نویسنده از زبان راوی می‌گوید: «در عصر سلطنت این پادشاه بزرگ، جمعیت ایران غریب به چهل میلیون بود. ایرانیان به افتخار تمام زندگانی می‌کردند. یقین می‌دانم که هر ایرانی غیرتمند در خواندن این تفصیل آه سرد از دل کشیده اشک گرم از دیدگان خواهد بارید. امروز باید به یاد آن روزگاران سعادت حسرت بکشیم» (مراغای، ۱۳۹۳: ۶۱). در جای‌جای کتاب تاریخ مشروطه ایران (۱۳۸۸ الف) می‌خوانیم که در بسیاری از مجالس، مجامع و بست‌نشستن‌ها تمام افراد حاضر همین‌که از آنچه بر سر خود یا هم‌وطنانشان آمده آگاه می‌شدند «آه سرد از دل کشیده و اشک گرم از دیدگان» می‌باریدند. روایت دختران قوچان، دژخیمی و بدخویی ظل‌السلطان و قوام‌الملک در اصفهان و شیراز، اقدامات عین‌الدوله، روایت کشت و کشتارهای قره‌داغ و ماکو و ده‌ها مورد دیگر، به‌طور کلی، می‌توان گفت که آگاهی سیاسی ایرانیان در طی این سال‌ها رشد داشته است و از درک «ابتدایی» از «خودکامگی» به درک «پیچیده» از «توسعه‌نیافتگی» تکامل یافته است، اما در این میان محدودیت‌های فراوانی نیز همچنان وجود داشته است که پژوهش‌هایی شبیه این رسالت خود را تلاش برای رسیدن به شمه‌ای از آن مسائل «پیچیده» و «بیکربندی‌شده» می‌داند.



اساسی این است که آیا در حال حاضر هدف مشارکت و توسعه نهادهای دموکراتیک، که افراد و جریان‌هایی که مصادیقش را برشمردیم و آن را باطناً یا ظاهراً سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، به دست آمده است؟! از منظر یک عالم اجتماعی چگونه می‌توان به این پاسخ داد؟

به باور جامعه‌شناس تاریخی‌ای همچون تدا اسکاچپول، نقد اکثر نظریات پیشین درباره یک موضوع و پرداختن به آن، دستور کار اصلی این رشته است و کسی که قصدش چنین است باید اکثر آن‌ها را «جمع‌آوری»، «بررسی» و «نقد» کند و باتوجه به «محدودیت زمانی»، از طریق تحلیل ثانویه آن را به صورت «تطبیقی-تاریخی» بررسی کند (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳). در این پژوهش دنبال به کار بستن همین نوع بینش برای بررسی «مقایسه‌ای» یا «تطبیقی-تاریخی» درباره وضعیت نهادهای دموکراتیک در ایران هستیم.

در یک طبقه‌بندی مقدماتی می‌توان شخصیت‌های حاضر در صحنه سیاسی ایران را در سه دسته «نخبگان سیاسی»، «روشنفکران» و «مردم» تقسیم‌بندی کرد و نقش اثرگذار یا بازدارنده هر کدام را در گسترش و توسعه «نهادهای دموکراتیک» در ایران بررسی کرد. علاوه بر ایشان، گروه‌های دیگری نیز همواره از بازیگران اصلی صحنه سیاسی ایران بوده‌اند: بازاریان، اشراف، ایلات و عشایر، طبقه متوسط و پایین و دربار و دولت.^۱ در کنار این عوامل، باید به سازمان‌های سیاسی‌ای همچون دولت و احزاب از یک سو، و نیروهای نظامی (پناهی و شجاعی، ۱۳۹۵) از سوی دیگر توجه کرد و به آن طبقه‌بندی اضافه شوند. تمام این موارد را می‌توان مطابق الگوی آبراهامیان در «دولت، سازمان‌های سیاسی و ساختار اجتماعی» خلاصه کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵). به نظر ما، فقدان برخورداری از یک دیدگاه فرهنگی و «پیکربندی‌شده» در این رویکرد و حتی در نوع جدید نئومارکسیسم (رایت، ۱۳۹۶) وجود دارد. این نوع تحلیل طبقاتی، نقیصه‌ای است که در رویکرد

۱. جالب اینکه در تاریخ ایران مدرن دهقانان نقش چندانی نداشته‌اند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۳). احتمالاً این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های ایران با دیگر کشورهای است که در مسیری مشابه قرار داشته‌اند.



کتاب *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران* (۱۳۹۳) نوشته حسین بشیریه نیز موجود است (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۶۲-۲۶۳). به نظر می‌رسد در این کتاب بشیریه، به علت محدود کردن خود به آنچه «تحلیل طبقاتی» از نوع «پولانزاسی» نامیده است و با توجه به رویکردی روبه عقب، نتوانسته است از نظر تحلیلی «واقعیت»‌های مهم این انقلاب و اموری همچون موانع «مشارکت» و «دموکراسی» را «تبیین» کند. گفتنی است نقش طبقه متوسط و «بورژوازی» و جریان روشنفکری برآمده از آن تحولات در هر دو انقلاب مشروطه و اسلامی (با رویکرد بشیریه) بلامنازع است؛ اما باید دقت کرد که در این میان، نارضایتی تمامی گروه‌ها در کنار دیگر عوامل در این تغییرات تعیین کننده است و نمی‌توان نقش هیچ‌یک را در ساختن آنچه بعد از آن رخ داده است نادیده گرفت. در مقام تحلیل، باید «خواسته‌ها» و «منافع» تمامی این گروه‌ها مدنظر قرار گیرد، امری که در تحلیل طبقاتی بشیریه از انقلاب اسلامی کم‌رنگ است. این نوع تحلیل‌ها اگر هم در میان بخشی از واقعیت صادق باشند، مشکل اساسی‌شان این است که «روبه عقب» هستند و همین باعث می‌شود نتوانند «تغییرات اجتماعی» و محدودیت‌ها و امکانات موجود در آن‌ها را فی‌المجلس «تبیین» کنند. این مطالعات و نقطه‌نظرات باید در بررسی موانع توسعه نهادهای دموکراتیک و تداوم «استبداد» در ایران بررسی و نقد شوند تا بتوان از طریق آن، متغیرهای اصلی و موانع اساسی «دموکراتیزاسیون» در ایران را «تبیین» کرد.

در بخش اول این کتاب این کلیات را تبیین کرده‌ام. یعنی، در ابتدا و پس از طرح مسئله و بیان اهمیت و اهداف پژوهش، طبق آنچه در بالا توضیح داده شد، ادبیات تجربی داخلی و خارجی مرتبط را مرور و نقد کرده‌ام و واژگان کلیدی و تاریخ ادبیات موضوع روشن شده است و در نهایت ضرورت و جایگاه این کتاب را در میان پژوهش‌های موجود مشخص کرده‌ام.

در ادامه و در بخش دوم، کوشیده‌ام چارچوب نظری مناسبی برای تبیین موضوع این پژوهش، یعنی «موانع دموکراتیزاسیون در ایران»، ارائه کنم. در این بخش، با



مراجعه به آرای برخی از نظریه پردازان اصلی این حوزه، چارچوب یادشده کامل شده است. رویکردم دربارهٔ مسیر تحقق «دموکراسی» متأثر از چند دیدگاه است. اول، این رویکرد نزدیک به دیدگاه ساموئل هانتینگتون است که دموکراسی را یک راه و رسم می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۹۲ الف). البته خود او نیز متأثر از جوزف شومپتر است. شومپتر توضیح می‌دهد که دموکراسی «مترادف با راهی است که ملتی برای رسیدن به تصمیمات خود در پیش می‌گیرد» (شومپتر، ۱۳۵۴: ۳۰۴).^۱ در همین رابطه، برینگتون مور نیز رویکرد نظری مهمی عرضه کرده است و ضمن مطالعه تطبیقی-تاریخی بسیاری از کشورها، بیان می‌کند: «بدون بورژوازی دموکراسی ممکن نیست» (مور، ۱۳۷۵: ۲۲-۲۵). همچنین، ساموئل هانتینگتون، با استعانت از بحث یادشده، از اهمیت طبقهٔ متوسط، توسعهٔ اقتصادی و فرهنگ سیاسی مدنی در سامان سیاسی و موج سوم دموکراسی یاد می‌کند که این نیز به ما کمک شایانی کرده است (هانتینگتون، ۱۳۹۲ الف: ۱۳۹۲ ب). روشه‌مایر، استفانز و استفانز نیز با بررسی تطبیقی کشورهای مختلف در اروپای غربی و آمریکای جنوبی با اهمیت‌دادن به نقش طبقهٔ کارگر و منظمهٔ مناسبات قدرت در فرایند دموکراتیزاسیون، این رابطهٔ ساده‌انگارانه و خطی را که توسعهٔ اقتصادی علت دموکراسی است، رد می‌کنند و با رویکردی متفاوت شرایط تحقق «مشارکت» و «دموکراسی» را معنادار می‌کنند (Rueschemeyer, Stephens and Stephens, 1992). در این میان، گریم جیل نیز به نقش دولت قوی و جامعهٔ مدنی یکپارچه در تحقق «دموکراتیزاسیون»^۲ تأکید می‌کنند، اما همان‌گونه که خود گفته است، رویکردش کنش‌محور است و به مؤلفه‌های ساختاری در تحقق «دموکراسی» چندان توجهی ندارد (Gill, 2000: 7). در همین راستا، افرادی همچون عجم‌اغلو و رابینسون در کتاب تازه‌منتشرشدهٔ راه

۱. اسکاجپول دربارهٔ انقلاب‌ها گفته است که آن‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه به‌وجود می‌آیند (اسکاجپول، ۱۳۸۹). به باور ما، مشارکت و دموکراسی نیز فرایندی است که به‌وجود می‌آید، هرچند نخبگانی برای آن تلاش کنند، اما از آنجایی که پیکره‌ای از عوامل در آن دخیل‌اند، با استعانت از واژگان وبری، این‌ها در یک «قربت‌گزینی» و در یک پیکره می‌توانند به توسعهٔ «پهادهای دموکراتیک» کمک کنند.



باریک آزادی (۱۳۹۹) به بحث‌های اخیر درباره نقش دولت (و ظرفیت دولتی) در فرایند دموکراتیزاسیون و درنهایت، توسعه پایدار توجه کرده‌اند. کتاب راه باریک آزادی در واقع ادامه کتاب چرا ملت‌ها شکست می‌خورند (۱۳۹۳) است که مشکلات وارده بر آن مخصوصاً از سوی فرانسیس فوکویاما در کتاب نظم و زوال سیاسی (۱۳۹۷) و هویت (۱۳۹۹) اصلاح و تکمیل شده است.

باتوجه به این دیدگاه‌ها، گفتنی است تحلیل‌هایی که صرفاً نوع جبری «تحلیل طبقاتی» در فرایند توسعه «نهادهای دموکراتیک» را در نظر می‌گیرند، نمی‌توانند واقعیت‌های مرتبط با انواع رخدادهای سیاسی را و نیز فراسوی یک عامل واحد، مسئله مشارکت سیاسی را تبیین کنند. در فصل دوم این پژوهش به بررسی و نقد این تحلیل‌ها می‌پردازم. از این جهت، طبق چارچوب «پیکربندی‌شده» این پژوهش و باتوجه به تلفیق رویکردهای «فرهنگی» و «ساختاری» برای بررسی عوامل تأثیرگذار بر دموکراتیزاسیون، می‌توان محدودیت‌های یادشده را جبران کرد و چارچوب نظری متفاوتی را برای «تبیین» موضوع ارائه داد. این‌ها جملگی به نهایی شدن رویکرد نظری کلی این پژوهش کمک کردند. در ادامه بخش دوم، روش تحقیق پژوهش را مشخص و تعیین کرده‌ام. باتوجه به مبانی یادشده در فصل پیشین، به این نتیجه رسیدم که باید ساختار اجتماعی ایران را به پرسش کشید و در آن دنبال پاسخ بود؛ ساختاری که گروه‌ها، طبقات، سازمان‌ها، و شاید از همه مهم‌تر، نهادهایی در ساخته‌وپرداخته‌شدن پیکره آن نقش داشته‌اند، هرچند خود به‌تنهایی در آن تعیین‌کننده نبوده‌اند. در نتیجه، پرسش‌م درباره معمای استبداد و دموکراسی در ایران از این پیکره یا مجموعه خواهد بود و نه صرفاً عوامل فردی. این رویکرد دریچه‌ای است که تاریخ را نه در یک قالب «جبری»، بلکه به صورت «فرایندی» زیر نظر می‌گیرد و وقایع رخ داده را طبق این چارچوب معنادار می‌کند. شایان ذکر است که روش‌های متأخر در جامعه‌شناسی تاریخی و روش تطبیقی-تاریخی از این اسلوب بهره می‌برند (Rihoux and Ragin, 2009; Schneider and Wagemann, 2013; Mahoney and Rueschemeyer, 2003; Lang, 2013; Thiem and Baumgartner, 2016). از افراد شاخص در هریک از